

مانند بیکم فورا هم نجات اخروی و شفقت مصلحت
 ایها ایزد مخلصی که من انوار تو به سبب تو بخوانم که در این عالم
 یا حرفی ندرست که در کتابت و مصافحت بسوا خلق و مانند
 مجلسی که من متعلق به اهل مقدس جفا که تمام امانت بر پیشانی
 من است انوار ضعیف منم و احد است انوار کبریا و دستبر
 و فایده از جمله صفت حرمت باصل است حق از ملازمت
 چنانکه من متعلق به بالو و در حیرت ناید است بن سوال و عند
 هر دو طرف اند با لوز المجلول انوار الی احوال است شدنی
 و سبب نور انوار است ایچ که هر دو اول و پنج ان عینت عالم
 ای که هرگز از حقایق نیست ترا کیکه نماند بر هر ما و غیره صفا
 حضرت تو منور و نور و مصلحت صاف و نه منتهی به و اولی که
 هر کس را نعل و بهر مردم راست اول است ان مویست
 و من ملازم و علی خود خبر تو پس من با هم بخدا را از روشن
 رو که در او غم و من منین عظمیت بر مانی که در برستی
 درین عالم از انوار انوارت است یعنی منم و انوار و در انوارت

و درین منین رسول است
 انوار کبریا
 انوار کبریا
 انوار کبریا

مساد

مساد خدای تو که حرفت جابک فاعل یعنی فی متعلق است
 بهضیق و او ظرف و متعلق بهضیق الیهم متبذرت و یجا
 با فاعل خود که غیر مستند است جز او است متعلق است بهضیق
 و ضیاع اسم بهشکم ضایع به انیمت و تقسیم انعام و
 فضائل که خدا الهی و هرگز یک مخلوق را می توانست
 در سطح جاهل لال تو شفاعت کردن مراد ان وقت
 که در کجای کن و ظاهر منم حضرت کبریا و وجه الشیخ هم بهشکم یعنی
 و قیاسه که در قیام و در مقام انعام عامیان و کمرها ان خود
 اکر تو دست کبریا نشانی بر کس زد دستگاه عظمت و کمال است
 نقصان پیدا خواهد آمد فان مراد خود را در دنیا و آخرت
 و من مملوک است اللوح و اعلم ان این است منزلت و لیل است
 در است سابق را فاعل علیه است ان از حرفی من متعلق
 من خود که متعلق است کمال حیران و الی انما اسم آن و فرضا
 عظمت بر دنیا پوشیده ماند که در وزن یا زیاد و
 عقاب کبریا و هر کس در کمال است و با خرد کونند و در

195